

**Persian A: literature – Higher level – Paper 1**  
**Persan A : littérature – Niveau supérieur – Épreuve 1**  
**Persa A: literatura – Nivel superior – Prueba 1**

Wednesday 10 May 2017 (afternoon)

Mercredi 10 mai 2017 (après-midi)

Miércoles 10 de mayo de 2017 (tarde)

2 hours / 2 heures / 2 horas

---

**Instructions to candidates**

- Do not open this examination paper until instructed to do so.
- Write a literary commentary on one passage only.
- The maximum mark for this examination paper is **[20 marks]**.

**Instructions destinées aux candidats**

- N'ouvrez pas cette épreuve avant d'y être autorisé(e).
- Rédigez un commentaire littéraire sur un seul des passages.
- Le nombre maximum de points pour cette épreuve d'examen est de **[20 points]**.

**Instrucciones para los alumnos**

- No abra esta prueba hasta que se lo autoricen.
- Escriba un comentario literario sobre un solo pasaje.
- La puntuación máxima para esta prueba de examen es **[20 puntos]**.

یکی از دو متن زیر را بررسی و تفسیر کنید:

1.

- اصلاً نگران نباش. من هم بعد از چهارده پانزده سال، می بینی که، هنوز طوریم نشده. سالمم. دست شان بهت نمی رسد. حتی صدای شان. همان طور که به من هم نرسید. وگرنه می خواهند که تکه پاره ات کنند. این حفاظ شیشه ای همیشه جلوت هست. این همه مدت جلو من هم بوده. دستت را رویش بکش! سرد است، نه؟ هر روز باید امتحانش کنی: کافی است که دستت را رویش بگذاری ببینی هنوز سرد است یا نه. وقتی که از سردی اش مطمئن شدی، دلت آرام می شود. آن وقت می توانی بروی و پشت میزت بنشینی. دیگر سالم است. وقتی که نشستی، حالا کارت شروع می شود.
- همیشه از تو زودتر، کسانی آنجا هستند. منتظرند تا بیایند پشت این حفاظ. اگر سرت به کار باشد، اول آرام می زنند به این شیشه سرد. محل شان که نگذاری محکم تر می زنند. دلت می لرزد که نکند بزند حفاظ را بشکنند. سرت را که بالا می کنی - باید سرت را بالا کنی - ساعت دیواری را نشان می دهند. سرت را برمی گردانی، می بینی: بله، از هشت، دو سه دقیقه هم گذشته. با بخش تماس می گیری تا یکی شان را که نوبتش است بفرستند. بعد هممه ای پشت حفاظ بلند می شود - از حرکت لب ها و دست هاشان می فهمی - گویا از بلند گو اسمی را خوانده اند. تو اما چیزی نمی شنوی. اینجا سکوت مطلق است.
- خودشان بهتر از تو می دانند که نوبت کدام شان است. از قبل، از چند روز یا چند ماه پیش خبرشان کرده اند. گفته اند که بیایند. بهشان هم گفته شده که بار آخر است. تو کارت فقط فشار دادن این دکمه است. دکمه زرد را که بزنی صدای همدیگر را از شیشه قاب رو به روی شان می شنوند. دکمه قرمز را سه دقیقه بعد فشار می دهی. قطع می شود. می دانند که فقط سه دقیقه وقت دارند. هر دو طرف می دانند. حرف های شان را باید آماده کرده باشند در طول این مدت. به التماس های شان توجه نکن! وقت شان که تمام شد دکمه را بزن. سر سه دقیقه.
- بعضی وقتها پیش از این که گس شان بیاید، یکی شان که مثلاً زن است می آید پشت حفاظ تو. با دست پوست گونه هایش را که آویزان است می کشد پایین ... که یعنی: این تن بمیره، اجازه بده یک دقیقه بیشتر حرف بزیم ... دلت به رحم نیاید! سعی کن بهشان نگاه نکنی.
- اگر کردی، به گوش هایت هیچ اشاره نکن که یعنی صدای شان را نمی شنوی، وگرنه حرف هاشان را درشت می نویسند روی یک کاغذ و می گیرند پشت شیشه حفاظ. تقصیر خودشان است. می دانسته اند که اینجا که می آیند همه چیز انگار یادشان می رود. تا می آیند با هم سلام و احوال کنند می بینند وقت شان تمام شده، آن وقت است که می آیند سراغ تو: التماس می کنند، اشک می ریزند، زار می زنند، شاید هم غش کنند. حرف شان تمام شده نشده تو سر سه دقیقه باید دکمه را بزنی. بعضی شان هم یادداشتی، نامه ای برای گس شان نوشته اند و می خواهند به دستش برسانند. به تو نشان می دهند. محل نمی گذاری. می خواهند از درز شیشه حفاظ بیندازندش توی اتاق تو. اما درزی پیدا نمی کنند. از این مطمئن باش. یکی شان شاید بیاید با مشت بکوبد به حفاظ. محل شان نگذار. خیالت از این هم راحت باشد: تا موقعی که سرد است آسیبی بهش نمی رسد.

- 35 ساعت کارِت هم زیاد نیست: هشتِ صبح تا یازده! فقط سه ساعت. تعجب نکن. شاید هم از این تعجب می کنی که واقعاً هر سه دقیقه یک نفر می آید پشتِ قابِ آن شیشه و یکی هم این طرف باهاش حرف می زند؟ بله هر سه دقیقه یک نفر را می آورند. سالن پهلویی البته این طور نیست. آنجا دیگر حفاظ لازم نیست چون آنها طوری اند که هر چند وقت یک بار می توانند همدیگر را ببینند. حتی به جای درزی که اینجا وجود ندارد، آنجا به عوض باید یک
- 40 دریچه کوچک آن پایین زیر پا بگذاری. چون آن هایی که آنجا می آیند، چیزهایی هم برای تو که آنجایی می آورند تا دلت را به دست آورند: گاهی هم برای آن که خواسته ای از تو دارند یا می خواهند چیزی رد و بدل کنند. مثلاً سیگار. با تو یا با کس شان. اما ساعت کارت طولانی تر بود اگر آنجا می رفتی. تا چهار بعد از ظهر. بلکه بیشتر. بستگی دارد به همان
- 45 دریچه کوچک زیر پایت. اما آدم های آنجا با اینجایی ها فرق دارند: آنجایی ها را از صورت شان می شود تشخیص داد. صورت شان انگار بزرگ تر و پهن تر است!
- اینجا خوبی اش ساعت کارش است. می توانی از اینجا که رفتی به کارهای شخصی ات بررسی. گذارت هم دیگر توی خیابان به این آدم ها نمی افتد. اگر توی خیابان یکی شان را شناختی راحت را کج کن و برو. بهتر است. شاید همانی باشد که آمده دیدن کس اش و سه دقیقه حرف برایش کم بوده. یا همانی که هنوز دو دقیقه نشده دعوی شان شده و با اشک
- 50 از اینجا رفته ... عده ای هم اصلاً شکایتی ندارند، حرف شان را می زنند و با رضایت بلند می شوند و می روند! از آن طرفی ها خیالت راحت باشد: می آیند و می برندش. شده چند نفری. بعد دیگر هیچ کس نمی بیندشان. شده که بیایند دو نفری رو به روی هم بنشینند و لب های شان اصلاً تکان نخورد. زل بزنند توی چشم های همدیگر، بعد بلند شوند و بروند، و تو دکمه قرمز را بزنی و منتظر باشی تا یکی دیگر را بیاورند و یکی هم از این طرف بیاید
- 55 رو به رویش. اگر یک بار تصادفاً یادت رفت که سر سه دقیقه دکمه را بزنی به روی خودت نیاور. باور کن که حتی اگر هفت دقیقه هم حرف بزنند باز می گویند کم است و می آیند به التماس. مسخره است.
- تو اگر بودی توی این سه دقیقه چه کار می کردی؟ می دانی چقدر حرف ها هست که می شود زد، و راضی بود. این ها وقت شان که شروع می شود شروع می کنند به اراجیف گفتن و اباطیل بافتن حتماً، که موقعی وقت تمام می شود یادشان می افتد که فلان چیز مهم را نگفته
- 60 اند. آن وقت است که دهان شان را تا بناگوش باز می کنند و حرف های به ظاهر مهم شان را با داد می خواهند به گوش هم برسانند ... که تو دیگر دکمه را زده ای و فقط سکوت است.

حسین مرتضائیان آبکنار، حفاظ سرد (1393)

### مجسمه فردوسی

- تتاور صخره ای بر ساحل امید  
ستون کرده است پا، داده است سینه بر ره توفان  
پی افکنده میان قرن ها طغیان  
دو چشمان خیره بر گهواره ی خورشید
- 5 ستیز جزر و مدها، پیکر او را تراشیده  
ز برف روزگاران، بر سرش دستار پیچیده  
غروب زندگی بر چهره اش بسیار تابیده  
که تا رنگی مسین در متن پاشیده
- 10 بود دیری که بر کنده است با چنگال در چشمان  
عقابی آشیانه  
که مانده جای آن چنگال ها بر روی کوهستان  
چو جای تازیانه
- 15 نگاهش رنگ قهر پادشاهان دارد و فتح غلامان  
نگاه خیره بر دریا  
نگاه یخ زده بر روی اقیانوس و صحرا  
نگاهی رنگ پاییز و شراب و رنگ فرمان
- 20 به زیر بام بینی، بر فراز گنبد لب ها  
فراهم برده سر، گل سنگ های بی بر کوتاه  
شیار افکنده همچون آبکندی بر جدار راه  
خزیده روی گونه، همچو مه، بر دامن شب ها
- شبی اینجا درون یک تب سوزان  
زمین لرزنده، گه بشکسته ساییده  
دهان بگشوده و یک چشمه زابیده  
برش بگرفته یک لب، یک لب جوشان

- 25 لبی کز بیخ  
 افکنده تناور ریشه ی دشمن  
 لبی آتشفشان، جاوید رویین تن  
 لَب تاریخ  
 لَبی گور پلیدی های اهریمن
- 30 لَبی چون کھشکشان، مشعل کش شب ها  
 لَبی سردار فاتح در بر لب ها  
 لَبی چون گل، گل آهن  
 خدای قهرمانی ها بر این لب، خورده بس سوگند  
 تن عریان زیبایی شده این جا ستایشگر
- 35 اگر چه چشمه ی زاینده ای باشد که دیگر نیست نوش آور  
 ولی در عمق جانس حک شده خورشید یک لبخند

سیاوش کسراپی، آوا (1336)